

گفتار

گفت‌وگو با مهدی خطیبی درباره آب معماری پایدار و الگوهای بومی فراموش‌شده

معماری؛ عاملی برای حل بحران نه ایجادکننده بحران

نقیسه کلهر: در روزگاری که بحران آب و تغییرات اقلیمی به مسئله‌ای جهانی بدل شده، یک مهندس معمار تلاش کرده معماری را نه فقط به عنوان حرفه، بلکه به عنوان پاسخی برای بحران معنا کند. برای او معماری، هنر «پاسخ‌دادن» به نیاز انسان، به شرایط اقلیمی و به حکمت تاریخی مردمانی است که قرن‌ها پیش از ما با منابع محدود، زندگی‌ای پایدار بنا کرده بودند. در این گفت‌وگو، از تجربه‌های زیسته مهدی خطیبی، تحصیل‌کرده معماری دانشگاه ملی ایران، شنیدیم و از پروژه‌های شخصی‌اش و بازخوانی معماری سنتی برای حل بحران‌های امروز پرسیدیم.

❗ شما در بسیاری از پروژه‌هایتان روی سازگاری با محیط زیست تأکید داشته‌اید. این دغدغه از کجا شکل گرفت؟

از همان سال‌های آغازین کار حرفه‌ای، یکی از مسائلی که فکرم را درگیر می‌کرد، نادیده‌گرفتن ناترازی بین عرضه و تقاضا در مصرف انرژی و منابع آن بود؛ خانه‌هایی که بی‌هیچ توجهی به اقلیم، خورشید، باد یا باران طراحی می‌شدند و صرفاً مصرف‌کننده آب، برق و گاز بودند. در حالی که ما یک سابقه درخشان زیستی و معماری داریم. کافی است به قنات‌ها، آب‌انبارها یا حتی نحوه ساخت خانه‌ها در بافت‌های تاریخی نگاه کنیم.

❗ منظورتان این است که ایده‌های نو و جدید علمی را کنار بگذاریم و فقط طبق روش‌های سنتی عمل کنیم؟

خیر، من همیشه معتقد بوده‌ام که با ترکیب این دانسته‌های بومی با فناوری‌های روز، می‌شود گامی مؤثر برای توسعه پایدار برداشت. مثلاً برخلاف خیلی‌ها که مخالف سدسازی هستند، من مخالفتی ندارم. در قدیم هم سد بود با نام بند که روی رودخانه‌ها احداث می‌کردند و به این وسیله می‌توانستند آب رودخانه را برای مصارفی مثل آبیاری و کشاورزی استفاده کنند. مهم‌ترین بند در شوشتر احداث شده که بسیار کارایی دارد. با وقتی سد منجیل نبود هر سال سیل به شالیزراهای گیلان آسیب می‌رساند، اما با احداث این سد آب کنترل شده است و به میزانی که می‌خواهند هدایت می‌شود، از آب سدها برق تولید می‌شود و بسیاری مزایای دیگر. اما اگر سدسازی مشکلی پیش آورده به دلایل دیگری است.

❗ درباره پروژه‌هایتان بگویید که ایده‌های گذشته را با علم روز در آن به کار برده‌اید.

یکی از اولین پروژه‌های شخصی‌ام که در اوایل دهه ۹۰ اجرا شد، ساخت یک منزل مسکونی بود. بعد از کلی رفت‌وآمد به ادارات و ناگامی در گرفتن حمایت برای ایده جمع‌آوری آب باران، بالاخره خودم دست به کار شدم و اولین آب‌انبار مدرن را ساختم. هدفم این بود که از آب باران برای آبیاری فضای سبز، شست‌وشوی حیاط و خودرو استفاده کنم. جالب است که حجم آبی که جمع شد آن‌قدر زیاد بود که بدون مصرف به‌موقع، حتی گندید و مجبور شدم تخلیه‌اش کنم. این تجربه باعث شد در پروژه بعدی از همان ابتدا، برای مصرف بهینه و چندانظوره آب برنامه‌ریزی کنم.

❗ در پروژه بعدی چه تدابیری اندیشیدید؟

در ساختمان بعدی، از همان آب باران برای فلاش‌تانک‌ها استفاده کردم. همچنین با الهام از حوض‌خانه‌های قدیمی که در زیرزمین ساخته می‌شد، استخری در زیرزمین ساختم که هم برای بازی بچه‌ها کاربرد داشت، هم برای آب‌درمانی و هم در زمان کم‌آبی به کار می‌آمد. این همان رویکرد چندکارکردی در معماری گذشته‌مان است. در همان پروژه، از انرژی خورشیدی هم بهره بردم: پنل‌های خورشیدی برای تأمین برق مشاعات و گرم‌کردن آب مصرفی که با سوبسیدی که اداره برق می‌داد، هزینه‌ها کاهش چشمگیری داشت. در نهایت حدود ۸۰ درصد آب گرم مورد نیاز و سهم قابل توجهی از برق این ساختمان مسکونی را از این طریق تأمین می‌کردم. چندین سال است که با کمک کارشناسان خبره در پروژه مسکونی که ساختم موفق شدم در مرحله اول حدود ۳۰ درصد و در مرحله حدود ۵۰ درصد در مصرف آب شرب صرفه‌جویی کنم، امروز با توجه به شرایط اضطراری امیدوارم با پژوهش‌های بیشتر این مقدار را افزایش دهم. تازه این فقط برای آب شرب است که اگر این پژوهش برای خدمات شهری و صنعتی و به‌ویژه بخش کشاورزی نیز به کار رود، حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد آب شیرین موجود را می‌توان برای مصرف تصفیه کرد.

❗ در این باره چه موضوعاتی را باید مد نظر قرار دهیم؟

از آتجایی که ما در پیشینه کشورمان همیشه با بحران آب روبه‌رو بودیم، بلدیم چطور از آب استفاده کنیم و زودتر می‌توانیم به نتیجه برسیم. مهم‌ترین موضوعاتی که امروز ما باید به آن توجه کنیم، استفاده بیشتر از چرخش آب درباره آب شرب و صنعتی و دوم تغییر الگوی کشت و درختکاری است و سوم اجرای برنامه مهم آمایش سرزمین که اگر به این سه موضوع توجه شود، خیلی از مشکلات کشور حل خواهد شد.

❗ با توجه به پروژه‌هایتان و الهام از گذشته، بازگشت به سنت برای شما فقط نوستالژی نیست، بلکه راهکاری عملی است؟

قطعاً. من معتقدم سنت، یک دانش زیستی است که در دل تجربه و شناخت اقلیم شکل گرفته. در قزوین، شهری که بیش از هزار سال سابقه شهرنشیني دارد، چیزی حدود چهار هزارو ۵۰۰ چاه، قنات و شبکه گسترده آب‌انبار وجود داشته است. حتی خانه‌ها طوری ساخته می‌شدند که در حیاطشان آب‌انبار خصوصی وجود داشته باشد. اینها فقط میراث نیست، راه‌حل است.

❗ در یکی از یادداشت‌های شما به باغستان سنتی قزوین اشاره شده بود. کمی بیشتر درباره آن بگویید.

باغستان سنتی قزوین، الگویی از زندگی در پیوند با طبیعت است. هزاران هکتار از این باغ‌ها فقط با آب باران و سیلاب تغذیه می‌شدند، بدون نیاز به چاه‌های عمیق یا شبکه‌های انتقال. در گذشته، همین باغستان بیشتر نیازهای مردم را تأمین می‌کرد و به نوعی سپر دفاعی شهر در برابر قحطی و خشک‌سالی بود. ولی امروز سطح این باغستان به نصف رسیده. در حالی‌که اگر نصفش باقی مانده، پس باید برای نصف دیگرش هنوز آب وجود داشته باشد. اما ما امروز برای تأمین شش تا هشت درصد آب شرب دچار بحران هستیم، در حالی که ۹۰ درصد مصرف‌مان مربوط به کشاورزی است. این بحران واقعی نیست، بلکه بحران مدیریت و اندیشه است.

❗ نقش معماران و شهرسازان را در این میان چطور می‌بینید؟

ما وظیفه داریم معماری را به یک عامل کمک‌کننده برای حل بحران تبدیل کنیم، نه اینکه خود عامل بحران باشیم. معماری پایدار یعنی طراحی‌ای که در چرخه طبیعت اختلال ایجاد نکند. یعنی از همان مرحله طراحی، به بازافت، صرفه‌جویی و مصرف بهینه فکر کنیم. معمار باید نه‌فقط زیاشناس که مسئله‌شناس هم باشد.

❗ در سطح کلان چه اقداماتی می‌شود انجام داد؟

یکی از موضوعاتی که توسط دولت برای انتقال پایتخت به منطقه مکران پیشنهاد شد موضوع آمایش سرزمین و انتقال جمعیت به یکی از مناطق پرآب کشورمان یعنی حاشیه حدود دو هزار کیلومتری کنار خلیج فارس بود که مهم‌ترین محل برای صنایع آب‌بر و مهم‌ترین محل صادرات و نزدیک‌ترین محل به انتقال آب شور به شیرین است (تمام کشورهای عربی از این فرصت استفاده می‌کنند) و این می‌تواند ما را وارد مرحله توسعه پایدار کند، همان‌طور که در حال حاضر بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهرهای جهان در کنار دریا قرار گرفته‌اند و ما از این امتیاز متأسفانه بی‌بهره‌ایم.



عکس: Gettyimages

در نشست بازخوانی جنگ ۱۲روزه، جامعه‌شناسان نسبت میان مرگ، زندگی و همبستگی اجتماعی ایرانیان را بررسی کردند

شنیدن صدای سوم جامعه



شادی مکی

تنها صدایی که نباید سکوت کند

«مهسا اسداله‌نژاده، جامعه‌شناس سیاسی، در این نشست درباره پدیده «صدای سوم» و لزوم تقویت آن در مواجهه با ترس سیال توضیح داد. او گفت: «بیش‌فرض من این است که جنگ تمام نشده و با توجه به اظهاراتی که این روزها می‌شنویم، هر آن ممکن است دوباره آغاز شود. در این وضعیت سیال نمی‌توانید روی پیوندها حساب باز کنید. ترس سیال است و همه ما با آن درگیریم. در این شرایط دست هیچ‌کسی به انجام کاری نمی‌رسد یا افراد فکر می‌کنند هر کاری که انجام می‌دهند، موقتی است». او با اشاره به صدای سوم در این شرایط توضیح داد: «مرتضی مردها، متفکر شب‌لیبرال، در جنگ اخیر در فضای مجازی نوشت که؛ مردم دو دسته‌اند، گروهی که ضد جنگ‌اند و گروهی که طرفدار آن هستند. دراین‌میان گروه سومی وجود ندارد. او افرادی را که هم مخالف جنگ‌اند و هم منتقد ساختار فعلی، دعوت به سکوت کرد. درحالی‌که تنها صدایی که نباید سکوت کند، همین صداست که هم باید به مختصات جغرافیایی و ملی ایران توجه کند و هم حواسش به رنج‌های مردم در دیگر نقاط جهان باشد». این جامعه‌شناس سیاسی معتقد است؛ صدای اول و دوم، جنگ رخ‌داده را رهایی‌بخش می‌دانند اما نیروی سوم جنگ خارجی را غیررهایی‌بخش می‌داند و روی جنبش‌های اجتماعی درون مختصات جغرافیایی ایران دست می‌گذارد: «نیروی اول روزنه‌گشایانی هستند که گمان می‌کنند از طریق جنگ، بازسازی مشروعیت اتفاق می‌افتد و خساراتش هم جبران‌پذیر است. نیروی دوم، به دنبال بازگشت پهلوی هستند. البته دراین‌بین افرادی هم هستند که جنگ اسرائیل با ایران را مصداق تئوری جنگ عادلانه می‌دانند و برای اثبات این مدعا هم جنگ جهانی دوم را مثال می‌زنند. به نظر، این دو رویکرد به نحوی می‌خواهند به واسطه جنگ از آب گل‌آلود ماهی بگیرند.»

مقابله با ترس سیال

او ادامه داد: «نیروی سوم می‌تواند سپر ذهنی در برابر ترس سیال بسازد و صدای خود را در شرایط جنگی که تمام نشده، بلند کند. صدای سوم، مسئله همسایه و مفهوم مجاورت را مهم می‌داند، یعنی منافع ملی و مفهوم مرز، اما وقتی پای مهاجر مطرح است، مرز اهمیت خود را از دست می‌دهد.»

اسداله‌نژاد ادامه داد: «این صدای سوم که هم با سازوکارهای موجود دولتی فاصله دارد و هم به طور جدی علیه سیاست‌های اسرائیل موضع می‌گیرد، برای اینکه بتواند با ترس سیال در جامعه روبه‌رو شود، نیاز به پروژه‌آفرینی دارد تا احساس کند می‌تواند کاری انجام دهد. صدادادن به این رویکرد بسیار مهم است؛ برای اینکه شکلی از خودباوری جمعی را پرورش و تقویت می‌کند.»

جامعه‌ای مرگ‌زده

«پیام روشنفکر»، پژوهشگر و مدرس دانشگاه، از دیگر سخنرانان این نشست بود که مسئله «سیاست مرگ» و «سیاست زندگی» در جنگ ۱۲روزه را بررسی کرد: «تلاش می‌کنم به این سؤال پاسخ دهم که آیا مردم ایران سوزه‌های منفعل، بی‌قدرت و تقدیرگرا هستند که تحت مجموعه‌ای از شرایط زیستی و تاریخی به‌دریج مرگ‌خواه شده‌اند یا مردمانی کنشگر و فکورند که در همین وضعیت زیستی و تاریخی هنوز سیاست زندگی را دنبال می‌کنند. به زبان ساده، سیاست مرگ تعیین می‌کند چه کسانی باید بمیرند و چه کسانی زنده بمانند؛ اعم از اینکه این تعیین‌کنندگی را نظام جهانی قدرت انجام دهد یا اینکه اقوام مهاجر در طول تاریخ یا شعارهای با محتوای «مرگ بر» یا آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها. البته مرگ تنها با جنگ شروع نمی‌شود، بلکه به گفته یک تاریخ‌نگار، ممکن است با روایت ما از امنیت شروع شود. در نهایت می‌توان گفت سیاست مرگ از کنترل بدن‌ها و همه آنچه زندگی را کامل از بین می‌برد یا گروهی را محروم می‌کند، ساخته می‌شود». او اضافه می‌کند که به تفسیر عده‌ای، درحال‌حاضر جامعه ایرانی مرگ‌زده شده است؛

«می‌گویند جامعه ایران جامعه‌ای افسرده است، خودکشی در آن زیاد شده و ناکامی‌های گسترده باعث گسترش ناامیدی و حس بی‌قدرتی شده است. برخی محققان معتقدند شیوع بالا و مزمن اعتیاد در ایران یا رفتن از کشور به اشکال مختلف ذیل طبقه‌بندی مرگ‌اندیشی قرار می‌گیرد. گروهی دیگر می‌گویند بخشی از جامعه در تمام این مقاطع، سیاست زندگی را دنبال کرده‌اند. سیاست زندگی، فراتر از محاسبات دولت‌محور یا حساب و کتاب‌های فردی یا جناحی است. این سیاست مجموعه‌ای از ارزش‌هایی است که هدف آن ارج‌نهادن به بقا و دفاع از زندگی در برابر اشکال طرد و ... است که زندگی را از گروه‌های بزرگ دریغ می‌کند. سیاست زندگی پیوندی جهانی دارد و چشم‌انداز آن فراتر از منافع فردی، گروهی یا مرزهاست».

دیالکتیک‌رهایی‌بخش

روشنفکر از جنگ ۱۲روزه و تداوم سیاست زندگی هم گفت: «وقتی جنگ شروع شد، بسیاری از مردم در خانه‌های‌شان را باز کردند یا برای جابه‌جایی جمعیت، ماشین‌های‌شان را به اشتراک گذاشتند، برخی پیشنهاد کمک‌های مالی و پزشکی دادند. اما این اقدامات کوتاه‌مدت بودند، مردم پاسداری از زندگی را در برنامه‌ای بلندمدت و با مشکل‌شدن انجام می‌دهند، مانند دوستداران محیط زیست، حامیان گروه‌های آسیب‌پذیر و ... حتی در این جنگ ۱۲روزه برخی تشکل‌ها در بیانیه و اقدامات‌شان سعی کردند میان خود و همه کسانی که در شرایط مشابه در منطقه و جهان هستند، همبستگی برقرار کنند. در حقیقت آسیب‌پذیری‌های مختلف مردم جهان زمینه‌ای مشترک برای جریان زندگی‌خواهی است». او بر یک دیالکتیک رهایی‌بخش تأکید کرد: «به جای این دوگانه که آیا مردم تحت تأثیر سیاست مرگ، مرگ‌زده شده‌اند یا اغراق در اینکه مردم کنشگران فعال سیاست زندگی‌اند، باید به یک دیالکتیک رهایی‌بخش اندیشید. این جریان رهایی‌بخش در ایران وجود دارد و قوی‌ترین نیرویی است که بر تاریخ بشر حاکم بوده و هست».

جامعه‌ای متفاوت

«رضا کلاهی» عضو هیئت علمی مؤسسه مطالعات اجتماعی-فرهنگی (مؤسسه‌ای که زیر نظر وزارت علوم فعالیت می‌کند) یکی از سخنران‌های این نشست بود. او به موضوعات اجتماعی درباره جنگ ۱۲روزه پرداخت و گفت: «از اواسط جنگ روایتی رایج شد، مبنی بر اینکه میان بخش منتقد جامعه و حاکمیت «هم‌گرایی» ایجاد شده است و این هم‌گرایی به‌عنوان یک فرصت شناخته شد، اما به نظر من این هم‌گرایی صورت نگرفت». او، دوران حکومت جمهوری اسلامی را به سه دوره تقسیم کرد و ادامه داد: «دوره اول تا پایان جنگ، دوره بعد از جنگ تا دولت احمدی‌نژاد و نزاع‌های سیاسی میان اصلاح‌طلب‌ها و اصولگراها و دوره سوم، یعنی وضعیت فعلی». کلاهی گفت: «تا پیش از دوره سوم از نظر اقتصاد دو جناح راست سنتی و مدرن وجود داشت اما این جریان سوم، هر دو نگاه را معلق و متغی کرد و کل حوزه‌های اقتصاد کشور را درون خود بلعید. این ساخت جدید دولت ویژگی دوره سوم است. در چنین شرایطی ایجاد هم‌گرایی، آن‌هم از طرف دولت، به شکلی که گفته می‌شود، صورت نگرفت». این مدرس دانشگاه درباره مردم به‌عنوان وجه دیگر هم‌گرایی هم صحبت‌هایی کرد: «در این دوره مردم با همان لایه کنشگران سیاسی هم دچار تحول شدند که نقطه اوج آن اعتراضات سال ۱۴۰۱ بود. بعد از آن دوره، جامعه تغییر کرد و رفتار جدیدی از سوی گروهی از مردم در زمینه‌های اجتماعی دیده شد». به گفته این جامعه‌شناس، ویژگی جامعه جدید این است که خواهان کنارگذاشتن کنترل و نظارت از سوی بالادستی‌هاست: «همین موضوع نشان می‌دهد که از سوی این گروه از جامعه، هم‌گرایی معنا ندارد. موضوع خواستن یا نخواستن نیست، بلکه این پدیده دارای ماهیتی تاریخی است». به اعتقاد او، در دوران جنگ ۱۲روزه، یک خودکاهی صریح درون جامعه ایجاد شد.

صدای سوم جامعه باید شنیده شود؛ آتهایی که به طور جدی با سیاست‌های دشمن مخالف‌اند و در مقابل به سیاست‌های

داخلی هم انتقاد دارند. جامعه‌شناسان معتقدند که صدای این افراد باید شنیده شود. «مردم، جامعه مدنی و جنگ، عنوان نشستی است که از طرف انجمن جامعه‌شناسی ایران برگزار شد. این نشست که سومین نشست درباره «بازخوانی جنگ ۱۲روزه» بود، مسئله هم‌گرایی جامعه منتقد با ساختار سیاسی کشور، رویکرد مردم درباره سیاست‌های موجود و نسبت این رویکرد با مرگ‌خواهی و زندگی‌خواهی را بررسی کرد. سخنران‌های این نشست، برخلاف آنچه در جامعه درباره هم‌گرایی در دوره جنگ اخیر گفته می‌شود، معتقدند که چنین اتفاقی در جامعه رخ نداد.

آینده؛ تهدیدی ناشناخته

«هادی آقاچان‌زاده»، پژوهشگر مطالعات فرهنگی، هم در این نشست به «عصر حال‌گرایی» پرداخت و گفت: «عصر حال‌گرایی اهمیت بسیاری برای فهم وضعیتی که ما درون آن گرفتار شده‌ایم، دارد؛ عصری که سه ویژگی شاخص دارد: اول اینکه حال چنان گسترش یافته که گذشته و آینده را در سیطره خود گرفته، دوم اینکه گذشته صرفاً بدل به موزه‌ای از خاطرات یا کالایی برای مصرف در لحظه حال شده و سوم، آینده که دیگر نه به‌عنوان افقی امیدبخش، بلکه به صورت تهدیدی ناشناخته تصور می‌شود. این سه ویژگی عمده، چشم‌انداز وضعیتی را ترسیم می‌کند که در آن همه چیز وابسته به واکنش‌های فوری و به سرعت فراموش‌شونده است، یعنی جای برنامه‌ریزی بلندمدت، واکنش‌های مقطعی از سوی بالادستی‌ها دیده می‌شود، خاطرات جمعی، پیوند معنادار خود با اکنون را از دست می‌دهد و به گونه‌ای خواهد شد که هرکس در حال خودش و در زمان شخصی‌شده خودش زندگی می‌کند». به گفته او، در عصر حال‌گرایی ایده پیشرفت و توسعه به‌عنوان یک کلان‌روایت عملاً مرده است، زیرا آینده متصور نیست: «در این دوران تحول ساختاری جای خود را به شاخص‌سازی‌های فوری و پروژه‌های نمایشی می‌دهد. ظاهراً هنوز چیزهایی هستند که نام توسعه به آن می‌دهند و از ما می‌خواهند که تحقق‌شان صبر کنیم، اما چیزی جز چرخیدن در جای خود اتفاق نمی‌افتد».

فرار از وضعیت «اکنون»

این انسان‌شناس به مسئله همبستگی اجتماعی که در جنگ ۱۲روزه از سوی بخش‌های رسمی و شبه‌رسمی تکرار شد، اشاره کرد: «برخی روشنفکران و هنرمندان نیز با این ایده همراه شدند. سودای همبستگی اجتماعی در این وضعیت را نمی‌توان بدون توجه به مناسبات برساننده کسانی که در قامت مفسران مجاز در این عصر ظهور کرده‌اند، فهمید. این مفسران مجاز، نیروی روزنه‌گشا و همبستگی‌خواه هستند. آنها به گونه‌ای از همبستگی اجتماعی به‌عنوان امری واجد عینیت سخن می‌گویند که گویی در شهریور ۱۳۶۷ و اندکی پس از پایان جنگ هشت‌ساله با عراق قرار داریم، شاید در سال‌های ۷۶ یا ۸۰ این حرف‌ها معنادار بود اما در لحظه‌ای که مردم قادر به تصور فردای خودشان هم نیستند، حرف از توسعه‌محوری چه معنایی دارد؟». او ادامه می‌دهد: «تمام اظهارات روزنه‌گشایان بر این فرضیه استوار است که عقلانیت سیاسی قدیم می‌تواند فارغ از تحولات و دگرگونی‌های بنیادین زمانه، احیا و اعاده شود. این فرضیه همچنین ناظر بر این است که چنین همبستگی اجتماعی زمانی نه‌چندان دور و نه خیلی نزدیک وجود داشته و آنچه زمانی بوده و از دست رفته را می‌توان دوباره به دست آورد. باید این سؤال را پرسید که آیا می‌توان از روی تمام دگرگونی‌های زمانی عبور کرد و میل بازگشت به لحظه‌های گذشته را داشت؟ روزنه‌گشایان و سوداگران همبستگی اجتماعی به هر دلیلی نمی‌خواهند رابطه معنادار با لحظه حال برقرار کنند».

او اضافه کرد: «باید از نظریه‌پردازان همبستگی اجتماعی سؤال کرد که همبستگی اجتماعی مدنظر آنها چه نوع همبستگی است که نسبتی با ادراکات روزمره مردم عادی برقرار نمی‌کند و به سوی صورت‌بندی مفهومی و نظری ادراکات روزمره از واقعیه عظیمی مانند جنگ گام برنمی‌دارد؟ براساس نظریه دورکیم (جامعه‌شناس) همبستگی زمانی ایجاد می‌شود که همکاری‌های اجتماعی بتوانند نیازها و منافع خاص هر فرد را برآورده کرده و افراد هم احساس کنند این نیاز برآورده شده است. اگر مدام از افراد خواسته شود که نیازها و منافع خاص خود را نادیده بگیرند، همبستگی اجتماعی تضعیف می‌شود». به باور این انسان‌شناس، جامعه نیازمند شکل‌هایی از هم‌بودگی است که پاسخی مناسب به این لحظه بحران زمان بدهد و قادر باشد الزامات و ظرفیت‌های دوران جنگ را نیز در خود داشته باشد.

زیست‌بوم

دریاچه ارومیه خشک نشد، خشکانده شد

خبرآنلاین: دبیر پیشین ستاد احیای دریاچه ارومیه می‌گوید: «وضعیت دریاچه ارومیه فاجعه‌بار است. فقط حدود ۱۰۰ میلیون مترمکعب آب شور در پهنه‌ای نزدیک به ۲۰۰ کیلومترمربع باقی‌مانده، یعنی عمق آب به کمتر از نیم‌متر رسیده است. این دریاچه عملاً مرده است. ۱۰ تا ۲۰ روز آینده، همین آب باقی‌مانده هم تبخیر می‌شود و بستر نمکی آن به غبارهای سمی تبدیل خواهد شد که برای مردم آذربایجان فاجعه‌ای بهداشتی، زیست‌محیطی و حتی ژنتیکی به دنبال خواهد داشت». عیسی کلانتری، درباره آخرین وضعیت این دریاچه خبرهای خوبی ندارد. او می‌گوید: «دولت‌ها گرفتار روزمرگی شده‌اند و هیچ برنامه بلندمدتی برای احیای دریاچه یا توسعه پایدار ندارند. نه دولت آقای رئیسی و نه دولت کنونی هیچ رایزنی یا تلاش جدی‌ای انجام نداده‌اند. ما بارها درباره احیای دریاچه هشدار داده‌ایم، اما انکار آب در هاون می‌گوییم». او درباره عواملی که منجر به این اتفاق شده است، توضیح می‌دهد:

«سدسازی‌های بی‌رویه، توسعه ناپایدار کشاورزی و عدم تخصیص حقابه قانونی دریاچه، آن را نابود کرده است. طبق قانون، حقابه محیط‌زیستی باید در اولویت باشد، اما ما کشاورزی را اولویت دادیم و هیچ آبی به دریاچه نرسید. زمانی عمق متوسط دریاچه ۴.۵ متر بود، اما حالا به این وضعیت رسیده‌ایم». او ادامه می‌دهد: «دولت‌ها گرفتار روزمرگی شده‌اند و هیچ برنامه بلندمدتی برای احیای دریاچه یا توسعه پایدار ندارند. نه دولت آقای رئیسی و نه دولت کنونی هیچ رایزنی یا تلاش جدی‌ای انجام نداده‌اند. ما بارها درباره احیای دریاچه هشدار داده‌ایم، اما انکار آب در هاوان می‌گوییم. مسئولان به جای اقدام، فراقفکنی می‌کنند و حتی پیشنهادهای تحقیق‌آمیزی مثل تأمین آب از کشورهای خارجی مطرح شده است». او معتقد است رئیس دولت، دریاچه را به ناهلش واگذار کرده است: «این طرح‌ها، مثل پروژه ۷،۶ میلیارد دلاری چینی‌ها برای تبدیل دریاچه به محل تولید برق خورشیدی یا برداشت نمک، یک مصیبت چندگانه است. این پروژه‌ها نه‌تنها دریاچه را احیا نمی‌کنند، بلکه منابع مالی را هدر داده و بستر نمکی را به منبعی برای سودجویی تبدیل می‌کنند. ما واقعا نمی‌فهمم مسئولان چه هدفی را دنبال می‌کنند».

براساس اعلام او، دریاچه ارومیه برای بیش از شش میلیون نفر در شعاع ۱۰۰ کیلومتری حیاتی است. بستر نمکی ۱۳ میلیارد تنی آن، در صورت خشک‌شدن کامل، غبارهای نمکی را در منطقه پراکنده خواهد کرد که اثرات تنفسی، بهداشتی و ژنتیکی به دنبال دارد. این خسارت‌ها به این سادگی قابل تحمل نیست. او در پاسخ به این سؤال که اخیرا درباره خشک‌شدن دریاچه خزر هم هشدار داده شده و آیا این دریاچه شباهتی به دریاچه ارومیه دارد؟ توضیح می‌دهد: «این دو کاملاً متفاوت‌اند. دریاچه ارومیه را ما با سوءمدیریت، سدسازی و مصرف بی‌رویه آب برای کشاورزی خشکاندیم. اما خزر تحت تأثیر عوامل طبیعی یا دیگر مسائل عقب‌نشینی کرده، نمی‌داند یا روس‌ها یا عوامل طبیعی برای خزر مشکل‌سازی کرده‌اند. مشکل ارومیه کاملاً نتیجه سیاست‌های نادرست داخلی است». به گفته کلانتری، با تفکرات کنونی مسئولان، هیچ آمیدی نیست. اگر همین روند ادامه پیدا کند، شاید یکی دو سال دیگر کورسویی باشد، اما با این سیاست‌ها، دریاچه کاملاً از بین خواهد رفت. مسئولان باید پاسخ‌گوی این فاجعه باشند. آنها نمی‌توانند از زیر بار مسئولیت‌شان خالی کنند. دریاچه ارومیه یک مسئله زیست‌محیطی حیاتی است که نیاز به اقدام فوری دارد. مسئولان باید به جای فراقفکنی، برای احیای آن تلاش کنند. این دریاچه دیگر فرصتی برای بی‌توجهی ندارد.

